

چطور کتابخوان شویم؟!



محمدصادق علیزاده
دبیر قفسه کتاب

چطور کتابخوان شویم؟! به عنوان کسی که بیش از یک دهه است ولو شده توی حوزه رسانه و از قضا توی رسانه هم حوزه تخصصی اش کتاب بوده زیاد با این سوال مواجه شده ام که چطور کتابخوان شویم؟ فرقی هم نمی کند که سوال کننده واقعا از کتاب نخوانی وجدان درد

گرفته بوده یا ژست کتابخوانی اش عود کرده بوده یا پدر و مادر جوانی بوده که هر چند خودش در زمره آن دسته از اینای کتاب نخوان بوده اما دوست داشته و دارد که بچه اش در زمره آن دسته از اینای کتابخوان بشر باشد. اول از همه این که کتاب خواندن و کتاب نخواندن یک ژست یا به قول امروزی ها یک سیس نیست.

همین دم حمله گریه را بکشم کتاب خواندنی که نتواند آدم بهتری از من و شما بسازد مفت نمی ارزد. بله دوست عزیز درست شنیدی! مفت نمی ارزد. کتاب باید بتواند از من و شما آدم بهتری بسازد. آدمی که خواندن و ور رفتن با کتاب باعث افزایش مهارت های فردی، ذهنی، شغلی، کسب و کار یا هر چیز دیگری شده است. برای همین دنبال این نباشید که یک کتاب فرهیخته و ارانه را با قیمت کمر شکن تهیه کرده و بعد بخواهید به زور آن را به خودتان مطالعه چنان کنید! نه آقا... نه خانم! نکنید از این کار.

برای شروع بگردید ببینید از چه چیزی لذت می برید. فی المثل ممکن است شما از دوستان حیات وحش گینه بیسائو باشید و ویوئوها و کلیپ های مرتبط با این موضوع را در تلگرام و اینستاگرام شخم زده اید. لذت می برید از این که ببینید شیری به جان زرافه افتاده و دارد او را نخود نخود می کند. خب، همین یک شروع خوب است. چرا به این فکر نیفتاده اید دنبال کتابی باشید که بتواند علایق شما را در این حوزه تامین کند؟! بله! این که راه بیفتید و میخ شوید توی کتابفروشی ها تا کتابی مناسب موضوع مورد علاقه خودتان پیدا کنید. قرار نیست برای کتابخوان شدن همه آثار تولستوی و داستایفسکی علیهما الرحمة را مرور کنید که!

پس قدم اول این است که علایق خودتان را لیست کنید و ببینید به چه چیزهایی علاقه دارید. بعد به جای آن که بنشینید و وقت و ترافیک و گیگای اینترنتتان را پای دیدن کلیپ ها بگذارید، بیفتید دنبال این که موضوع مورد علاقه خودتان را از طریق کتاب تامین کنید. لذتی دارد غیرقابل وصف آقا! شما دو سه مرتبه ای این مسیر را تجربه کنید و اگر نتیجه نگرفتید بیایید و این صفحه را پاره پاره کنید! حرف ها و طعنه ها و کنایه های دیگران را هم نادیده بگیرید که به شما و علایقتان می خندند و می زنند به نیش خند که ههه! از این کتاب ها می خوانی؟! اصاف زل بزنی توی چشم هایشان و بگو وید و بله از این کتاب ها می خوانم... فرمایشی بود؟!

خلاصه که علایق خودتان را دست کم نگیرید. یادتان نرود که کتاب قرار بوده از شما آدم بهتری بسازد و به کار شما بیاید نه این که شما به کار کتاب بیایید و بخواهید با آویزان شدن از آن کسب آبرو کنید. کتاب باید در خدمت شما باشد نه شما در خدمت کتاب!



نویسنده:
خسرو باباخانی
انتشارات:
کتابستان معرفت
۵۲۰۰۰ تومان
۲۴۴ صفحه



وقتی تبلیغات یقه تان را محکم گرفته است و مجالی برای فرار ندارید تبلیغ کتابی یا کتاب تبلیغاتی؟



تبلیغات گریبان مرا هم گرفت. چند روزی بود که مدام در صفحه اینستاگرامم خبر انتشار کتابی با عنوان «خسرو شیرین» به چشم می خورد. فهمیدم این که محصول کدام انتشارات است، جست و جوی خاصی نمی خواست. تازه ترین کتاب کتابستان معرفت بود، روی هوا برداشتم و مشغول خواندنش شدم. راستش اول فکر می کردم باز نویسی همان داستان خسرو و شیرین نظامی گنجوی است اما نبود. اولش توی ذوقم خورد. البته این را هم بگویم که من شیرین و فرهاد وحشی بافقی را دوست تر می دارم تا خسرو و شیرین نظامی. چرایش هم بماند بین من و خدای من و ابهام موجود در آن شعر:

دیشب صدای تیشه از بیستون نیامد
شاید به خواب شیرین، فرهاد رفته باشد

داستان این کتاب، داستان زندگی پسری است که از عنفوان جوانی، دقیقا همان عنفوان جوانی عاشق می شود و عاشق می شود و عاشق می شود؛ انگار که مشق شبش است و گفته اند باید عاشق بشوی؛ آن هم نه یک بار، پنج بار ناقابل... اولین بارش که اصلا نفهمید که بود و چه شد، طرف وقتی ازدواج کرد تازه خسرو خان یادش آمد که ای دل غافل، انگاری من این خانم را دوست می داشتم و خودم خبر نداشتم ها...

دومین بارش هم که تکلیفش از همان اول روشن بود و اصلا نمی شد نامش را عشق گذاشت! آخر معشوقه یک آدم که معشوقه خاص و عام نمی شود، می شود؟ تازه بیایی و برایش هم گریبان چاک بدهی ورگ غیرت یک وجبی هم ورم کند؛ عقلانی است؟ شهره خانم را می گویم، همان شهره خانم که... بعله!!! سوومی و چهارمی و پنجمی را هم خودتان زحمت بکشید بخوانید که اگر همین جا روزنامه به دست یا پای گوشی ها و کامپیوترهایتان بشینید و منتظر بمانید تا من شرح ماوقع کنم، چیزی عایدتان نمی شود. درست هم نیست، اصلا من هم بگویم خودتان نباید به خودتان بیایید و بگویند این درست نیست؟ خوب است از طرف انتشارات بیایند و دست بسته مرا ببرند آنجا که عرب نی انداخت؟

من که تصمیم نداشتم داستان را لو بدهم اما پیشنهاد می کنم شما کتاب را بخوانید. بیایید مردانگی کنید و گول تبلیغات مرا بخورید بلکه زمانی را که با خواندن این کتاب و خندیدن سپری می کنید، عاقبت به خیری ای هم برای من داشته باشد.

«خواندنی ترین کتاب ها تا وقتی با اطلاع رسانی مناسب به مخاطبان معرفی نشوند، به فروش خوب دست نخواهند یافت. ایجاد موج خبری درباره یک کتاب خوب، خوانندگان زیادی را به سمت آن کتاب می کشاند.»
نمی دانم چقدر با جمله بالا موافقید اما این را می دانم و لمس کرده ام که این جمله حقیقت دارد! شاید در وهله اول پیش خودتان فکر کنید از یک آدم فرهنگی کتابی چیزی بیشتر از این تصور نمی شود اما باید بدانید که این طور نیست.

یکی از عوامل مؤثر در هر امری، تبلیغات است. درست مثل آنهایی که گه گذار مابینش سریالی، برنامه ای، اخباری، چیزی پخش می شود، آن هم از رسانه های ملی! مثلا همین صفحه آخر ضمیمه ما را نگاه کنید؛ نشسته ایم پنج تا کتاب را معرفی کرده ایم بلکه بخش فرهنگی وجودتان قلقلکش بیاید و برحسب تبلیغی که ما کرده ایم، و سوسه شوید و کتابی بخرید؛ حالا خواندن و نخواندنش گردن وجدان فرهنگی تان، ما وظیفه مان را انجام داده ایم. تازه در دیگر صفحات مان هم به صورت محسوس و نامحسوس معرفی داریم. همینیه که هست، اگر این نبود باید می آمدید دفتر روزنامه و شکایت می کردید، غیر از این است؟

البته که تا اسم تبلیغات می آید نام و برند انواع و اقسام مایع دستشویی، ظرفشویی، شامپو، پوشک بچه، یخچال و بستنی می آید توی ذهن تان اما باید بدانید تبلیغات خوب هم کم نداریم. مثلا همین معرفی کتاب های مرتبط با فیلم یا سریالی که می بینید. نمونه اش همین سریال «خانه امن» که چند ماه پیش پخش شد؛ اگر اشتباه نکنم قسمت های پایانی اش بود که چند کتاب را در متن گفت و گوها و همچنین به صورت زیرنویس معرفی کرد. اگر یادتان نمی آید یک سری به تلویزیون بنزید و جست و جو کنید، حرفم را تایید می کنید. تبلیغات کتابی هم کم نداریم؛ برنامه هایی مثل «یک کتاب»، «شابک»، پویش های کتاب و زندگی که با بازی بازیگران مشهور بود و امثال اینها.

القصه! همه اینها را گفتیم تا بگویم که این هفته یکی از همین



زینب آزاد

دستیار دبیر
قفسه کتاب